



علاج خطورات نفسانی و شیطانی چیست؟/ خودبینی؛ گناهی بزرگ

آیت الله قرهی در درس اخلاق اخیر خود گفت: خودبینی، چنان انسان را گرفتار می‌کند که دیگر انسان هیچ چیز نمی‌بیند.

آیت الله قرهی در درس اخلاق اخیر خود گفت: خودبینی، چنان انسان را گرفتار می‌کند که دیگر انسان هیچ چیز نمی‌بیند.

به گزارش خبرگزاری مهر، سیصد و پنجاه و چهارمین جلسه درس اخلاق آیت‌الله قرهی برای علاقه‌مندان در پی می‌آید.

خودبینی؛ گناهی است که آن را کوچک می‌بینیم اما بسیار بزرگ است!

نفس دون، این اُعدیِ عدو، در وساوس و در پیروی از همزات شیطان، بسیار قوی عمل می‌کند، چنان وسوسه‌گر است که از باب همزات - که بیان کردیم: جمع همزه است - وارد شده و انسان را گرفتار می‌کند و هر بار به یک نوع او را فریب می‌دهد.

گاه فریب از خودبینی شروع می‌شود، این که انسان تصوّر کند کسی شده است. این مطلب، چنان انسان را بیچاره می‌کند که موقعی که سر بیرون می‌آورد، همان موقعی است که دیگر سرش را از کفن خارج می‌کنند، صورتش را روی خاک می‌گذارند، شانه‌هایش را می‌گیرند و با اِسمع، اِفهم گفتن، تازه او را متوجّه می‌کنند که هیچ بودی و هیچ هستی، اِلا به عمل خالص. دیگر نه عنوانی است و نه مقامی و ... بارها بیان کردیم که فقط اسم کوچک و اسم پدر را صدا می‌زنند. پس اگر کسی در این دنیا خودش، خودش را گوشمالی ندهد، آن‌جا اولین گوشمالی اوست.

لذا خودبینی، چنان انسان را گرفتار می‌کند که دیگر هیچ چیز نمی‌بیند. «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» [۱]. فرمودند: آیا به شما خبر بدهم که چه کسی، خسارت‌دیده و بدبخت‌ترین انسان‌هاست؟ آن‌هایی که کوشش بیهوده در دنیا کردند و تلاش‌هایشان گم شده و تازه تصوّر می‌کنند به‌به! من چه کسی هستم و چه اعمالی انجام دادم!

من آغاز سخنم را از این مطلب شروع کردم تا برویم ادامه‌ی این بحث را داشته باشیم که بگوئیم علاج این وساوس و خطورات شیطانی چیست. اگر به خدا پناه ببریم، گاهی دوستان ما را به گرفتاری نفس می‌اندازند و بدتر از دیگران می‌شویم. لذا من تقاضا دارم که همدیگر را به سمت بدی‌ها و نفس سوق ندهیم و تعاریف بیجا از یکدیگر نداشته باشیم. نفس، خودش به سمت بدی‌ها، پلشتی‌ها و زشتی‌ها، خلجان دارد، باید خیلی مراقب باشیم. نفس خیلی خطرناک است.

من برخی از بزرگان، از جمله آیت‌الله بهجت، بهجت القلوب را دیدم که هر شب، تلقین خودشان را می‌خواندند. تا به خود بگویند: وقتی تو را درون قبر می‌گذارند، دیگر آیت‌الله، بهجت القلوب و ... نمی‌گویند، حتی فامیلی را هم نمی‌آورند، فقط می‌گویند: یا محمدتقی ابن محمود، همین. برای مثل من بیچاره‌ای هم می‌گویند: یا روح الله ابن محمدعلی. دیگر بالاتر از امام عظیم‌الشأن، آن عارف کامل نیست که برای ایشان هم فرمودند: یا روح الله ابن مصطفی. همه‌ی عناوین برای دنیاست.

این دو آیه در انتهای سوره‌ی کهف خیلی مهم است، گاهی آن‌ها را برای خود بخوانید، «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا». اگر عمل برای خدا نباشد، ضلّ سعی است. اگر نفس، تحریک شود، اگر تصوّر کنیم کسی شدیم، بیچاره می‌شویم. چه پولدار، چه به ظاهر باسواد، چه وزیر، چه وکیل، چه آن کسی که ریاست داره و ... اگر گرفتار این مسائل شد، در آن دنیا می‌فهمد که تمام اعمالش بیهوده بوده است. هر چه جلوتر می‌رود، دیگران و نفس دون به او می‌گویند: تو خوبی، تو عالی هستی، تو والا هستی و ... و بدین‌صورت او را گرفتار می‌کنند. لذا باید خیلی مواظب باشیم.

هفته‌ی گذشته بیان کردیم، حضرت موسی بن جعفر، امام موسی کاظم (ع) فرمودند: «إِنَّ صِعَارَ الذُّنُوبِ وَ مُحَقَّرَاتِهَا مِنْ مَكَائِدِ إِبْلِيسَ» [۲]، به درستی که کوچک شمردن گناهان، از کیدها و نیرنگ‌های ابلیس است. «يُحَوِّرُهَا لَكُمْ وَ يُصَوِّرُهَا فِي أُعْيُنِكُمْ»، آن گناهان را در مقابل شما حقیر می‌شمارد و در جلوی چشمانتان کوچک جلوه می‌دهد تا شما را غرقاب در گناه کند.

اولیاء خدا می‌گویند: یکی از گناهانی که به صورت ظاهر کوچک است، ولی بزرگ است، این است که کسی جدّی تصوّر کند کسی شده است و کس دیگری هم به او بگوید: کسی شدی. این را باید خیلی مواظبت کرد.

یا این که بیان کردیم که حضرت صادق القول و الفعل، امام جعفر صادق(ع) فرمودند: شیطان لعین و رجیم گفته اگر من سه خصلت را در انسان، حاکم کنم، دیگر برایم مهم نیست که از آن به بعد چه اعمالی انجام می‌دهد، «قَالَ إِيْلَيْسُ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ لِحُتُودِهِ إِذَا اسْتَمَكَّتْ مِنْ ابْنِ آدَمَ فِي ثَلَاثٍ لَمْ أَبَالِ مَا عَمِلَ فَإِنَّهُ غَيْرُ مَقْبُولٍ مِنْهُ» [۳]. این سه مورد هم بدین ترتیب است: «إِذَا اسْتَكْتَرَ عَمَلُهُ وَ تَسَى ذَنْبُهُ وَ دَخَلَهُ الْعُجْبُ». انسان را عجب بگیرد، گرفتار و بیچاره می‌شود. خودپسند می‌شود و فکر می‌کند کسی است.

در مقابل یکدیگر، تعریف و تمجید نکنید. نفس، شوخی‌بردار نیست. وقتی مدام تعریف بشنود، حال می‌آید، فکر می‌کند خبری است. اگر او را گوشمالی ندهیم و متنبه‌اش نکنیم، خطرناک می‌شود.

موقعی که دیگران از ما تعریف می‌کنند، به نفس خود شلاق بزنیم تا فکر نکند کسی شده

بیان کردم: ملاهادی سبزواری، آن عارف بالله، در موقع تعریف و تمجید شدن چه می‌کردند. ایشان، آن کسی است که هم عارف است، هم فقیه است، هم فیلسوف است و هم منطقی بزرگ است. منظومه ایشان، شامل دروس منطق و فلسفه است که به نظم درآوردند. من در درس خارج فلسفه بیان کردم: هنوز که هنوز است بعضی‌ها متوجه منظومه ملاهادی سبزواری نیستند. وقتی از آن عارف بالله تعریف می‌کردند، می‌دیدند که ایشان دستشان را زر قبای خود می‌برند و چیزی را نگاه می‌کنند و زیر لب سخنی می‌گویند. یکی از شاگردان ایشان متوجه شده بود، از آقا پرسیدند، آقا گفتند: هیچ خبری نیست، اشتباه دیدی. او هم اصرار کرد و آقا در نهایت فرمودند: قبول است، می‌گویم، اما تا زنده هستم راضی نیستم که بگویی. من یک کلاه مغتی پدرم را دارم (نه این که مغتی‌گری شغل بدی است، می‌خواهد بگوید تو مغتی‌زاده هستی، فکر نکن عالم شدی و ...)، هر موقع از من تعریف می‌کنند، کلاه ایشان را درمی‌آورم، می‌گویم: هادی! تو پسر همان مغتی هستی، فکر نکن کسی شدی، تعاریف و تمجیدهایی که از تو کردند، تو را بزرگ نکند و تصوبر نکنی کسی شدی.

آیت‌الله العظمی بهجت، آن بهجت القلوب می‌فرمودند: ما که آن کلاه را نداریم، اما همین که از ما تعریف می‌کنند، خطاب به نفس خودمان بگوییم: تو هیچ کسی نیستی، این‌ها معلوم نیست چه می‌گویند.

یک ولیّ خدا هم در این زمینه مطالبی می‌گفت که ما اوایل می‌گفتیم: ایشان چرا این‌طور حرف می‌زند، بعد دیدیم جدّی درست است و نیاز است که انسان گاهی این‌طور به نفس خودش شلاق بزند. ایشان می‌فرمودند: وقتی از شما تعریف و تمجید می‌شود، همان موقع به خودتان بگویید: فکر نکن راجع به توست، تو هیچ پُخی نیستی!

اگر انسان شلاق بر ندارد و به جان خودش نیافتد، گرفتار می‌شود. تمام این قضایا برای این وسوسه نفس دون است. هر چه گناه شروع می‌شود، همه از این وسوسه نفس دون و این همزات است.

بیان کردم برای یک عده در جوانی و جهالت است، مثلاً خدای ناکرده پای درس بزرگان و اعظم نبوده، متخلّق نبوده، از اوّل پای منبرها و موعظه نبوده، به همین سبک اخلاق ستّی رشد نکرده و ... چنین کسی به گناه مبتلا می‌شود. همزات او را به سمت مجالس گناه می‌کشاند و ... اما ملعون دست بر نمی‌دارد. کسی هم که اهل عبادت و اخلاق است، به تعریف و تمجید فریب می‌دهد. گاهی خودش از درون شروع می‌کند، مثلاً می‌گوید: تو که دیگر الحمدلله درس اخلاق می‌روی، بحمدلله توفیق شده نماز شب هم می‌خوانی و ... یا اگر خودش هم وسوسه نشود، کسی از بیرون می‌آید و از او تعریف می‌کند و باعث می‌شود که وسوسه شود. همزات شیطان این‌گونه است.

لذا عزیزدلم! باید به نفس، سیلی و شلاق بزنیم. بترسیم. اتفاقاً آیات آخر سوره کهف، جدّی جدّی مشمول حال کسانی است که تصوّر کنند کسی شدند. من این را در قنوت آن ولیّ خدا شنیدم که اشک می‌ریخت، گردن کج کرده بود و می‌گفت: «قُلْ هَلْ تُبَيِّنُكُمْ بِالْأَحْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»، این را می‌خواند و گریه می‌کرد. خطاب به نفس خودش بود، شلاق می‌زد. گاهی این دو آیه را بخوانید و برای خود مرور کنید که یک موقعی این نفس دون، ما را فریب ندهد.

لذا فرمودند: این خودبینی از همان گناهایی است که انسان کوچک می‌شمارد، اما عامل می‌شود که انسان به گناهان بزرگ برسد. اگر کسی جلوی نفس خودش را نگیرد، بدبخت می‌شود.

مرحوم زاهد چطور نفس خود را گوشمالی دادند؟

من قبلاً بیان کردم، مرحوم زاهد برای این که خودش را متنبه کند، آن زمان‌ها که فیلم‌برداری و عکس‌برداری بدین صورت نبود که او را بشناسند، محرم به شیراز رفت، در آن‌جا مکلا شد، کسی او را نمی‌شناخت، می‌گفتند: چه آدم خوبی است، ایشان در هیئت‌ها کفش آن‌ها را جفت می‌کرد و آن‌جا هم می‌خوابید. یک دهه این‌طور گذشت و کسی هم نفهمید که ایشان کیست.

یک موقع یکی از شیرازی‌ها مهمان آیت‌الله دزفولی شده بود. آقا گفته بود: ولیّ خدایی به نام آشیخ محمدحسن زاهد هست، به زیارت ایشان برویم، ایشان صحبت‌های خوبی می‌کند و اهل حال و اهل دل است. همین که لب به بسم الله الرحمن الرحیم می‌گشاید، قلب آدم عوض می‌شود (اهل معنا این‌طور هستند، انسان را جای دیگر می‌برند و از دنیا، فارغ می‌کنند). آن فرد شیرازی هم خوشحال شده بود و پذیرفته بود که بروند.

تا در آن مجلس شلوغ وارد می‌شوند، یک نگاه دقیق می‌کند، می‌بیند این فرد شبیه همان شخصی است که محرم به شیراز آمده بود و کفش جفت می‌کرد. تعجب می‌کند، گریه می‌کند. مرحوم آقای دزفولی می‌گوید: من دیدم که او نیامده، حال پیدا کرد! نمی‌دانستم موضوع چیست. گفتم: مجلس آقا چیست که این نیامده شروع به گریه کردن کرد و حالی پیدا کرد.

مجلس تمام شد، جلو رفت و دید بله، خود آن فرد است. تا خواست چیزی بگوید، آقا به او اشاره کردند که سکوت کند. اما دلش طاقت نیاورد، وقتی با آقای دزفولی تنها شدند، به ایشان گفته بود. آقای دزفولی گفتند: می‌دانستیم ایشان یک دهه رفتند، ولی نفهمیدم کجا رفتند. آن فرد هم گفت: ایشان به شیراز آمده بودند و ... مرحوم زاهد هم فرموده بودند: من راضی نیستم که تا زنده هستم، جایی بگویند.

مرحوم آقای دزفولی سؤال کرده بود: آقا! شما چرا این کار را کردید؟ گفتند: یک موقعی اوایل که بحث اخلاق را شروع کردیم و مطالبی داشتیم، هفت الی هشت نفر آدم می‌آمدند. بعد دیدم آرام آرام مسجد پر شد. یک روز همین که به ذهنم گذشت که مثل این که مجلسی دارد می‌گیرد، استغفار کردم، به خودم بد و بیراه گفتم، بعد گفتم: این‌طوری نمی‌شود، این کارها فایده ندارد، باید به جایی برویم و گوشمالی شوی. منبرهای محرم را رها کردم و گفتم: باید جایی بروی که کسی تو را نشناسد.

انسان باید مایذب باشد که گیر نیافتد. یک موقع من طلبه گیر لباسم می‌افتم. برخی از شما عزیزان هم با لباس فرم سپاه آمدید، خوش آمدید، اما مراقب باشید. با این که این لباس، لباس مقدّس است و من بارها بیان کردم: آیت‌الله مولوی قندهاری، آن کنز خفیّ الهی، می‌فرمودند: حضرت حجّت (روحی له الفداء) وقتی بیاید، اوّل نگاهش به لباس سبز سپاه است. همان‌طور که امام راحل فرمودند: اگر سپاه نبود، کشور نبود. همان‌طور که امام‌المسلمین هر موقع فتنه‌هایی پیش می‌آید، اوّل نگاهشان به سپاه است. اما یک موقع انسان، گیر می‌افتد. یعنی چه؟ یعنی از این لباس بیرون بیاید؟ خیر، یعنی مراقب باشد احساس غرور، غجب و ... به او دست ندهد. انسان باید مراقبت و مواظبت و دقت کند.

علاج خطورات نفسانی و شیطانی چیست؟

حالا به ادامه‌ی بحث خودمان وارد شویم و آن، این که آیا این وساوس، علاج دارد؟ بله، علاج آن چیست؟ علاج این خطورات نفسانی و شیطانی که این نفس دون، اُعدی عدو را وسوسه می‌کند، چیست؟

اولیاء خدا دستورالعمل‌هایی دادند که بدین شرح است:

۱. نگاه به عاقبت عمل

اوّل از همه خواندن همین آیاتی از سوره‌ی کهف است که بیان کردم («قُلْ هَلْ تُنِيتُكُم بِالْأَحْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»). یعنی اوّل از همه ببینیم که عاقبت چه می‌شود. لذا عزیزدلم! گاهی هر عملی می‌خواهی انجام بدهی، اوّل یک نگاهی به عاقبت آن داشته باش و ببین عاقبتش به کجا ختم می‌شود. یک لحظه نگاه کن در آخر چه در می‌آید. اگر آخرش برای خداست، انجام بده، منتها آن هم مخفی باشد و فقط برای خدا باشد. مدام هم به خودت تشر بزن که نکند از این راه بیرون بیایی، تازه وظیفه و تکلیف تو هم هست.

۲. تفکر در مورد سزای عمل

دوم این که هر عملی سزایی دارد، یا خوب یا بد. به آن سزا و جزای او تأمل و تفکر کنیم. اگر جزای خوب است، شکر نعمت را کنیم و شکر نعمت عندالاولیاء یعنی عملش را فزونی دهد.

شکر توفیق عمل خدایی؛ فزونی دادن به آن عمل است

لذا اگر انسان توفیق عملی را پیدا کرد، شکر نعمتش فقط این نیست که بگوید: الحمد لله رب العالمین. البته عیبی ندارد، این را هم بگوید، ذکر لسانی هم خوب است. اما می‌فرمایند: شکر نعمت این است که آن عمل را فزونی ببخشد. چنین کسی معلوم است که شاکر این نعمت است. نه این که غره برود و بگوید: من که دارم انجام می‌دهم، حالا همین قدر هم بس است. اصلاً مگر در عالم، به عدد انگشت دست می‌رسند که چنین عملی را انجام دهند؟! من که خبر دارم در عالم ده نفر هم نیستند و ... چنین کسی در آنجا توقف می‌کند و بعد سقوط می‌کند و دیگر آن عمل را انجام نمی‌دهد.

۳. عرضه عمل به طور پنهانی به ولیّ خدا

سومین مورد این است که اگر عملی را دارد انجام می‌دهد و می‌خواهد دچار وسوسه نشود که تو چنین و چنانی، حتماً مخفی از دیگران به اولیاء خدا عرضه بدارد که آن ولیّ خدا به او بگوید که تا اینجا درست است یا اینجا را مراقب باشد و ... لذا باید عرضه بدارد که وسوسه نشود.

گاهی دو کتاب خواندن انسان را بدبخت می‌کند. مثلاً دو کتاب عرفانی می‌خواند، پروردگار عالم هم به او حافظه‌ی خوبی مرحمت کرده، او الفاظش را به خوبی ثبت و ضبط می‌کند، بعد فکر می‌کند راستی راستی چون دو کلمه‌ی عرفانی گفت، حالا عارف هم شده است.

عارف، کسی است که مدام شلاق در دستش باشد!

من قبلاً بیان کردم: محضر آن کنز خفیّ الهی، آیت‌الله مولوی قندهاری بودیم، آقای که روحانی بود و فوق لیسانی عرفان خوانده بود، بعد از مباحث آقا جلو آمد و گفت: آقا من فوق لیسانی عرفان خواندم، به نظر شما دکترای آن را هم بخوانم یا خیر؟ آقا بی مقدمه خندیدند و خنده ایشان هم عجیب بود و تا حالا این‌گونه خندیدن ایشان را ندیده بودیم. طوری بود که شانه‌هایشان هم تکان می‌خورد. بعد هم گفتند: عجب! پس شما وقتی دکترای عرفان را بگیری، عارف کامل می‌شوی دیگر! بعد فرمودند: آقا! عرفان به الفاظ نیست، عرفان به عمل است. کسی با الفاظ عرفان، عارف نمی‌شود. اگر انسان چند واژه را حفظ کند و بخواند، بعد فکر کند من دیگر در مباحث عرفان گام گذاشتم و در راه عرفا قدم برمی‌دارم، صحیح نیست. عرفان به عمل است، عرفان به واژه نیست.

در جایی دیگر فرمودند: می‌دانید عارف کیست؟ عارف، آن کسی است که دائم شلاق در دستش باشد و تا این نفس دون می‌خواهد کوچک‌ترین جانی بگیرد، بر سر او بزند و اجازه‌ی خودنمایی به او ندهد. دو مرتبه تا می‌خواهد جولانی بدهد، شلاقی بر او بزند تا نتواند بلند شود.

یک موقع گرفتار عنوان و مقام و ... می‌شویم. یک موقع گرفتار عکس می‌شویم که عکسمان فلان جا زده شد. گرفتار می‌شویم اسممان روی فلان بزر برود و ...

ابوالعرفا، آیت‌الله العظمی ادیب (اعلی الله مقامه الشریف) فرمودند: من اصلاً نمی‌خواهم بر روی سنگ قبرم هم اسمم باشد. با این که برای امیرزا جواد آقای تهرانی (اعلی الله مقامه الشریف)، استاد اخلاق و عرفان امام المسلمین، قبر در حرم مطهر ثامن الحجج (ع) دیده بودند، به هر حال همه دوست دارند، چه کسی است که دلش نخواهد؟! اما ایشان فرمودند: من را کنار شهدا، در بهشت رضا دفن کنید و هیچ عنوانی بر روی سنگ قبر من ننویسید. من از شهدا خجالت می‌کشم.

به همین خاطر اگر می‌خواهید شیطان، وسوسه نکند، سراغ ولیّ خدا بروید و اعمالتان را به ایشان عرضه دهید. همان‌گونه که حضرت عبدالعظیم حنس همیشه عرضه اعمال داشت و برای همین به آن مقام رسید که امام هادی (ع) فرمودند: «مَنْ زَارَ عَبْدِ الْعَظِيمِ الْحَسَنِيِّ بَرِي كَمَنْ زَارَ الْحُسَيْنِ (ع) بِكَرْبَلَا»، زیارت حضرت عبدالعظیم مانند زیارت جدّ ما ابی‌عبدالله است. چرا؟ چون دائم اعمالش را عرضه می‌کرد که دچار وسوسه شیطان نشود. پس یکی از علاج‌های وسوسه، این است.

۴. مشغول شدن به عبادت، به خصوص نوافل

برخی از عرفا فرمودند: آیه ۳۶ زخرف را حتماً بدانید، این آیه چیست؟ «وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ» این که شیطان، همیشه نزدیک است و قرین به انسان‌هاست. اگر شیطان ملعون قسم نخورده بود، مشکلی نبود. اما برخی از عرفا می‌فرمایند: یکی از مواردی که شیطان رجیم دارد، این است که به قسمش پایبند بوده است. اما گاهی ما به

قسم‌ها و عهدهایمان پایبند نیستیم! شیطان قسم خورد و گفت: «فبِعَزَّتْکَ لاغویْنهم اجمعین». لذا اغوا می‌کند.

پس باید بدانیم که شیطان، همیشه نزدیک است. لذا یکی از راه‌های علاج این است: در جوانی مشغول به عبادت شود. عبادت، بعد از واجبات و ترک محرمات، نماز و روزه‌های مستحبی است. یکی دیگر هم خدمت به خلق خداست، برای خدا و خلق او کار کند. لذا در خود قرآن به پیامبر بیان شده: «فاذا فرغت فانصب».

پیامبر عظیم‌الشأن، محمد مصطفی(ص) فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ يُبْعِضُ الشَّابَّ الْفَارِغَ»، خدا جوان بیکار را دشمن می‌دارد. بعد حضرت ادامه می‌دهند و می‌فرمایند: می‌دانید چرا؟ چون وقتی جوان بیکار شد، فکرش به سمت خدمت و عبادت و نماز نبود، شیطان بلافاصله می‌آید.

لذا دیدید تا موقعی که ما در مباحث اخلاق و در جمعی که همه باصفا هستند و جوان‌های خوبی حضور دارند، هستیم؛ شیطان جرأت ورود ندارد. اما یک موقعی که بیرون می‌رویم، آرام آرام می‌آید. تا از سخن اولیاء خدا، عرفای عظیم‌الشأن و حضرات معصومین که من نوار دارم فرمایشات آن بزرگواران را عرض می‌کنم، فارغ می‌شویم و دل به فرمایشات ایشان نمی‌سپاریم؛ معلوم است شیطان می‌آید. تا موقعی که نماز می‌خوانیم، شیطان نیست، البته کنار ما می‌نشیند، اما نمی‌آید؛ چون نمی‌تواند و جرأت و اجازه‌ی ورود ندارد.

برای همین است که گفتند: اگر کسی نعوذ بالله به گناهی مبتلا شد که نمی‌تواند آن را ترک کند، به خصوص اگر به شهوت و پناه به ذات احدیت خودارضایی مبتلا شد؛ روزه بگیرد. لذا یکی از داروهایی که اولیاء خدا حسب روایات شریفه برای این مطلب بیان کردند، روزه است. چون وقتی روزه بگیرد، در حصن حصینی به نام صیام است. صیام خودش عامل می‌شود که انسان گناه نکند. نماز زیاد بخواند، نمازهای نافله را بخواند.

اگر کسی برای نوافل وقت بگذارد، یعنی نافله ظهر، عصر، مغرب، عشاء و صبح را بخواند، درست است که اولش هم سخت است، اما این یکی از مواقعی است که شیطان، فریاد می‌زند. چون نوافل عامل می‌شود که انسان در حصن حصین قرار بگیرد. لذا برای انسان سخت جلوه می‌کند. البته شیطان اصل نماز را هم برای بعضی‌ها سخت جلوه می‌دهد، چه برسد به نوافل!

آقا! وقت نداریم حالا دیگر نافله را رها کن، به واجب برسیم کافی است، می‌خواهیم خدمت کنیم کار داریم. این، همان فریب شیطان است. نیم ساعت، نه اصلاً یک ساعت می‌خواهیم برای عبادت وقت بگذاریم، اما برایمان سخت جلوه می‌کند، این، همان فریب شیطان است که می‌گوید: زود برویم، معامله‌مان به هم می‌خورد، او منتظر است، قراردادمان این‌طور می‌شود، کلاس درس داریم و ... خوب کلاس درس را طوری دیگری تنظیم کنیم، مگر چه می‌شود؟! چقدر ما وقت‌های مرده داریم، آن‌ها را می‌توانیم زنده کنیم. اما این‌جا روحمان را زنده کنیم و وسوسه‌ها را علاج کنیم.

لذا یک راه علاج وسوسه‌های درونی و بیرونی، نوافل است. خیلی دقت کنیم. شیطان هم وسوسه می‌کند و نمی‌گذارد. خیلی وقت‌ها هم برای انسان کار پیش می‌آید و ...

حضرت صادق القول و الفعل فرمودند: کسی که نماز را سبک بشمارد، از شفاعت ما بهره نمی‌برد. بیان کردند: منظور این است که اول وقت نخواند. اما جالب است که برخی از عرفا هم فرمودند: منظور این است که جماعت نخواند. خیلی عجیب است، آیت‌الله مولوی قندهاری می‌فرمودند: آیت‌الله قاضی اگر مجلس خصوصی داشتند، خودشان امام جماعت می‌شدند و نماز به جماعت برپا می‌شد، ولی اگر در حرم هم می‌رفتند، می‌دیدند کجا جماعت است، سریع می‌رفتند و جماعت می‌خواندند. بعضی را می‌بینید که نعوذ بالله احساس می‌کنند دیگر آقا شدند، خودش یک گوشه می‌ایستد و نماز را فرادا می‌خواند. این همان وسوسه شیطان است. مثل من بیچاره عمامه به سری تصوّر کنم که آقا شدم و خودم یک گوشه بایستم و نماز بخوانم و در نماز جماعت نیایم! این، از همان وسوسه است.

برخی مواقع هم شیطان فریب می‌دهد و می‌گوید: نمی‌دانم امام جماعت چگونه است. امام راحل عظیم‌الشأنمان بالصّراحه می‌فرمایند: پشت سر وهابی ملعون نماز بخوان، حتی نیاز به اعاده هم نیست. آن که وهابی ملعون است، این‌طور می‌فرمایند؛ حالا این که ما بگوییم نمی‌دانیم امام جماعت چگونه است، از فریب‌های شیطان است. ببینید که شیطان چگونه وارد می‌شود. ما داریم می‌گوییم که شیطان به چه صورت‌هایی جلو می‌آید و علاج آن را بیان می‌کنیم. حالا روایاتی هم در این زمینه هست، دارم به سرعت می‌گویم تا به آن مطالب برسیم. بحث خیلی شیرین و ادامه‌دار و عالی است و به روایاتی هم برخورد کردم که بسیار عجیب و غریب است.

لذا عرفا بیان کردند: منظور از سبک شمردن نماز این است که جماعت نخوانید، نه این که فقط اول وقت نخوانید. یعنی بداند

نماز جماعت است، نمازش را فرادا بخواند و بگوید: کار داریم. این قدر گفتیم کار داریم که معلوم نیست کجا را گرفتیم. متأسفانه این هم خیلی بد است که فکر می‌کنیم ما داریم کارها را پیش می‌بریم. خداست دارد کارها را پیش می‌برد، من و تو چه کاره هستیم؟! من و تو تکلیفی داریم، به ما گفتند: فلان کار را هم انجام بده، گفتیم: چشم، اما برای مابقی آن باید بگوییم: افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد. به دست خدا بسپاریم. جلو برویم، نه این که بی‌برنامه باشیم، اما به خدا بسپاریم. والله خیلی از مواقع شده که اطلاعات خواسته مسئله‌ای را پیگیری کند، یک جایی سرنخ گم شده، بعد در پرونده دیگری بودند، یک‌باره می‌بینند شخصی که گم شده بود، پیدا می‌شود. چه کسی پیدا کرد؟ خدا. می‌خواهد به من و تو بگوید: تو کارهای نیستی. نه این که بگوییم اطلاعات جمع شود، خیر، شما کار خودتان را بکنید، اما بدانید که همه چیز دست خداست. این که تو فکر کنی به‌به فکر من بود و من بودم توانستم و... و این‌ها همه گوشمالی است که خدا به انسان می‌دهد. یا این که بگوید: صدای من قشنگ است، سخنرانی من چنین است و... لذا گاهی گرفتار عنوان، گاهی گرفتار اسم زدن در بئر و... می‌شویم. این‌ها باید علاج شود که می‌فرمایند: علاج، این‌هاست.

لذا برای این که گرفتار نشویم، پیامبر فرمودند: جوان تا از کاری فارغ شد، سریع به سراغ کار دیگری برود؛ چون اگر بخواهد بیکار باشد و بیهوده وقت خود را بگذارد، شیطان می‌آید و او را وسوسه و گرفتار می‌کند.

یک آقای به دنبال حفظ قرآن برای شخصی بود، حالا نمی‌دانم در مکاشفه بوده، چگونه بوده که یکی از عرفا و اولیاء خدا به او فرمودند: برای آن شخص به حفظ قرآن اصرار نکنید، گفتیم: چرا؟ گفتند: دلیل دارد، این بعداً گرفتار می‌شود و دیگر همه جا می‌گوید: من هستم، من هستم، من هستم...

آقای هم به من گفت: بنده خدایی گرفتار این موضوع شده و جالب است که از اوّل هم نیت کرده که برود حافظ کلّ قرآن شود که چون این طرف و آن طرف می‌رود، هر جایی فلان قدر به او بدهند و... عجب! گاهی این‌طور می‌شود.

۵. قطع علقه از دنیا

لذا پیغمبر اکرم، محمد مصطفی(ص) به صحابه خودشان فرمودند: جوان‌ها! بدانید وسوسه‌گر نهانی شما، نفس و هم‌چنین شیطان، عدو بیرونی، قلب شما را از این سو به آن سو می‌کشند و علاجی برای آن نیست إلا یک راه و آن، قطع علقه از دنیاست. یعنی دل‌بستگی‌های به دنیا، علایقی که نسبت به ظواهر دنیاست و... را بیرون بریزی.

نفس خطر دارد، خطر آن هم جدّی است و شوخی‌بردار نیست و یک روز و دو روز هم نیست

یک آقای از مسئولین که معروف و مطلع است و... در ماه مبارک رمضان به بنده زنگ زد، تماس قطع شد، گوشی بنده هم خراب شد و همه‌ی شماره‌ها از بین رفت و آن شماره هم ذخیره نشده بود. آن آقا تصوّر کرده بود که من نمی‌خواستم صحبت کنم. گذشت و در چند روز پیش گفتند: این‌طور درست نیست. به ایشان گفتم: به هر کس که قبول دارید، این‌طور شده. گفت: اتفاقاً یک شب من شما را در خواب دیدم، درست همین جمله را به من گفتید. گفتم: الحمدلله که بالاخره در عالم رؤیا هم به شما گفتند که این‌طور شده. اما این وسوسه‌های شیطان ملعون خیلی مهم است، ایشان می‌گفت: من گفتم این آقا دیگر عنوانی کسب کرده و جوان‌ها اطرافش هستند، دیگر ما را تحویل نمی‌گیرد و... گاهی شیطان این‌طور انسان را وسوسه می‌کند. عزیزم! تا در مورد چیزی یقین ندارید، اجازه ندهد که شیطان بیاید.

۶. خلوت نوریّه و عرشیه با آقا جان، امام زمان

پس شیطان همیشه می‌آید و بیکار نشسته است. اتفاقاً اولیاء فرمودند: برای مؤمنین شدیدتر می‌آید. دلیل هم این است که آن کس که اهل فسق و فجور است، خودش به آن سمت رفته، هر چه قوا دارد، بر روی تو جوان مؤمن می‌گذارد. چون آن طرفی‌ها که خودشان می‌روند و نیازی ندارند. لذا فکر نکن که برای تو کاری نمی‌کند، اتفاقاً برعکس است، ای کسی که مؤمن و متدبّتی، برای تو بیشتر می‌آید؛ چون می‌خواهد با همه قوایش تو را منحرف کند. فکر نکنی در حصن حصینی قرار گرفتی و تمام شد. او قرین برای تو می‌شود. لذا بهترین راه و علاج آن، همین است که اثال به آقا جان، حضرت حجتّ زیاد شود.

یک راه میان‌بر و علاج، این است که انسان دائم یاد آقا جان باشد. یکی از خصوصیات یاد دائمی آقا جان این است که اگر دیگران هم بیایند نفس را تحریک و وسوسه کنند که بگویند: تو کسی هستی، یاد آقا جان، حصن حصین است، بلافاصله خود آقا می‌آیند و اجازه نمی‌دهند وسوسه اثر کند.

علی ای حال یاد آقا جان خیلی مهم است، هر ساعت حداقل به یک دعای سلامتی حضرت یاد ایشان کنید. برای این ساعت

بخوانیم: «اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيَّكَ الْحُجَّةَ بْنَ الْحَسَنِ، صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ، فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ، وَلِيًّا وَحَافِظًا وَقَائِدًا وَ نَاصِرًا وَ دَلِيلًا وَ عَيْنًا، حَتَّى تُسَكِّنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَ تُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا».

خوش به حال آن کسی که وقتی می‌خواند، به معنی آن هم دقت کند و احساس کند که آقا دارند می‌بینند و می‌شنوند و پروردگار عالم دارند ثبت و ضبط می‌کنند که محب آقا دارد سلامتی آقا را از پروردگار عالم می‌خواهد. یعنی ای خدا تو برای ولی‌ات ولی و حافظ و ناصر و ... باش. آقا هم می‌بیند، آقا هم می‌شنود. آن کریم، عنایت می‌کند. حصن حصین است.

به خصوص خلوت شبانه هم بسیار عجیب است، خلوت نوریته، خلوت عرشیه است. جوان عزیز! آخر شب، خلوتی با امام زمان داشته باش. در خوابگاهتان وقتی مسواک را هم زدید و می‌خواهید دیگر بخوابید، گوشه‌ای بروید. اگر در خانه هستید، از دیگران جدا شوید. حتی یک موقعی کاری پیش می‌آید و در ماشین هستید و جایی می‌روید، همان لحظاتی که همیشه در خانه حرف می‌زدی، باز هم با آقا حرف بزن و بگو: امشب پشت فرمان هستم و خوابی نیست و باید بروم و ... این‌طور با آقا حرف بزن.

«السلام عليك يا مولاي يا بقیة الله»

این‌قدر این اسم، قشنگ است که اگر انسان با آن، انس بگیرد، خدا گواه است دیگر همه‌ی دنیا و مافیها در جلوی چشمش کوچک و خوار می‌شود. دلش می‌خواهد عشق‌بازی با این اسم کند.

مثل آن را بگویم: وقتی خداوند فرمود که ابراهیم، خلیل من است، ملائکه گفتند: معلوم است کسی که در این همه ثروت و مکنّت است، همیشه به یاد تو است. خدا فرمود: امتحان کنید. بر روی کوه آمد و نشست، صدا زد: سبوح قدوس رب الملائكة و الروح. ابراهیم تعجب کرد که این صدا، صدای کیست، فرمود: ای صاحب صدا هر که هستی، یک بار دیگر بگو، نصف مالم را به تو می‌دهم. دوباره گفت، باز هم تقاضا کرد بگوید و نصف دیگر مالش را بدهد. دوباره گفت، بعد گفت: دیگر چیزی ندارم خودم هم خدمت می‌کنم، یک بار دیگر این اسم قشنگ را بگو ...

اگر کسی هم با امام زمان این‌طور مأنوس شود، تمام جلوات دنیا در مقابل چشمش حقیر می‌شود، ریاست‌ها حقیر می‌شود. عنوان‌ها حقیر می‌شود. پول و جلوات ظاهری حقیر می‌شود. می‌داند که همه را می‌گذارد و می‌رود. عشقش آقا می‌شود. در این عشق‌های مجازی اگر کسی واقعا عاشق باشد، حاضر است همه چیز خود را فدای آن معشوقه خود کند، اگر کسی عاشق آقا جان امام زمان شود، حاضر است همه چیز را فدای ایشان کند. اما از آن طرف آن کریم، نمی‌دانی چه می‌دهد! آن‌ها که زیر بار متّ من و شما نمی‌روند. همه چیز می‌دهد، چشمت را باز می‌کند، معرفت می‌دهد، عنایت می‌کند، بزرگوار است، آقای خوبی‌هاست، بنده‌نوازی می‌کند.

«السلام عليك يا مولاي يا بقیة الله»

آقا جان! در این دنیای وانفساه، در این مسائلی که به وجود آمده، هست و به وجود خواهد آمد و دهانم بسته است و خیلی باز نمی‌کنم و بیان نمی‌کنم، ولی اتفاقاتی که احتمال وقوع آن هست، خودت عنایت کن. دیگر آخر الزمان است و دوران امامت شماست، دستمان را بگیر، کمکمان کن جلوات دنیا ما را فریب ندهد و بدبخت و بیچاره نشویم. یک موقع چشم باز نکنیم ببینیم خسر دنیا و الآخرة شدیم.

هر شب این‌گونه با آقا جان حرف بزن، آقا مرحمت می‌کند. فرمودند: حتی اگر اولش هم انسان صادقانه جلو نیاید و همین‌طوری به لقلقه زبان بگوید، آرام آرام آن هم درست می‌شود و خود آقا جان عنایت می‌کند و قلب انسان صاف می‌شود و از بدی‌ها و پلشتی‌ها و حبّ دنیا بیرون می‌رود. هر چه که در ابتدا همین‌طور فقط بر زبانش جاری می‌شد، درونی می‌شود، عنایت می‌شود. این ذکر و یاد آقا جان خیلی مهم است.

شب ولادت عمّه جانتان حضرت معصومه است، مادرتان که قبرش معلوم نیست، شما هم به آن بزرگان فرموده باشید: اگر خواستید قبر مادرم زهرا را زیارت کنید، به دیدار قبر عمّه جانم فاطمه معصومه بروید. این شب ولادت به ما عیدی بده، عیدی هم این باشد که ما جزء سربازان حقیقی شما باشیم. ظهور شما در عمر ناقابل ما باشد، آقا جان! عنایت کن آدم شویم، درست شویم، از حیوانیت و نفس دون بیرون بیاییم و از فریب شیطان بیرون بیاییم. آقا جان! عنایت کن.

خود شما امشب با آقا جان اتصال پیدا کن. به مادرش نرجس خاتون قسم بده، به عمّه جانم فاطمه معصومه، به عمّه جانم زینب کبری، به مادر پهلوی شکسته‌اش فاطمه زهرا قسم بده، به رگ‌های بریده‌ی جدّش ابی عبدالله قسم بده. هر شب هر گونه که

اتصال به وجود آمد و حالی به تو دست داد، قسم بده. به آن لحظه‌ای که ثامن الحجج به خودش می‌پیچید، قسم بده. هر طوری که می‌توانی به آقا جان متصل شو، ایشان هم عنایت می‌کنند.

.....

[۱]. کشف / ۱۰۳ و ۱۰۴

[۲]. تحف العقول.

[۳]. خصال، ج: ۱.